



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

تصویر شماره ۱- ملک المتکلمین



ورود ملک المتکلمین به بوشهر همزمان با اوقاتی بود که سیدجمال الدین افغانی ماجراجوی سیاسی به دعوت ناصرالدین شاه به ایران آمده و به قصد عزیمت به تهران در بوشهر در خانه حاج احمدخان وزیر اقامت گزیده بود. ملک، سیدجمال الدین را ملاقات کرد و از صحبت او برخوردار شد. افکار انقلابی و تند سید نیز در ملک اثر گذاشت و با اندیشه‌ای تازه و مطالعاتی نو راه اصفهان را در پیش گرفت.

ملک که در عقاید مذهبی، وسیع‌المشرب و پژوهنده بود، در مراجعت به اصفهان به وسیله میرزا اسداله خان نائینی- منشی قنصلگری روس- که از سران بابی بود با این فرقه آشنا شد. در همین احوال کم‌کم در سلک اهل منبر درآمد و گاهی در مسجد جامع اصفهان موعظه می‌کرد، بیانش فصیح بود و مطالب او را سنجیده به زبان می‌آورد و از عدالت و مساوات و فرهنگ حرف می‌زد.

حرف‌های تازه او که تا آن وقت کمتر به گوش مردم رسیده بود، زود وی را معروف کرد، حرف‌های تازه او که تا آن وقت کمتر به گوش مردم رسیده بود، زود وی را معروف کرد اما چون جوان بود و به واسطه معاشرت با ازیان متهم شده بود، اهل منبر به او مجال خودنمایی نمی‌دادند. ناچار در ماه محرم و صفر گاهی به اطراف اصفهان می‌رفت، سفری هم به بختیاری رفت، موعظه و روضه‌خوانی کرده و به اصفهان برگشت.

کتاب «من الخلق الی الحق» را در این سفر نوشت و با کمک پارسیان هند منتشر ساخت. در این کتاب به روحانیت شیعه حمله کرده و زبان به انتقاد روحانیون گشود، انتقادش گاهی بجا گاهی بجا بود و بیانی پرخاش آمیز داشت. در این کتاب عقاید متزلزل و دید تازه خود را در ضمن افکار متجددانه‌ای به رشته تحریر کشید و از مساوات و عدالت و فرهنگ بحث کرد. پارسیان هند در نشر این کتاب او را یاری دادند ولی فرقه شیعه اسماعیلی و «آقا خان رهبر اسماعیلیان» مندرجات این کتاب را اهانت به مذهب و پیشوایان مذهبی دانسته به وسیله عمال دولت هند در مقام تنبیه او برآمدند و او را به بی‌دینی و سوءعقیده متهم کردند. ملک ناچار هندوستان را به قصد بازگشت به میهن ترک گفت و از طریق بوشهر به ایران مراجعت کرد.

«حاج میرزا نصراله بهشتی- ملک المتکلمین- خطیب دوران مشروطه، فرزند میرزا محسن بهشتی در سال ۱۲۷۷ قمری در کوی «درب کوشک» اصفهان متولد شد.

«میرزا محسن» چون خود تحصیلات متوسطی داشت و فلسفی مشرب بود، فرزندش را به امید پیشرفت در تحصیلات در شش سالگی به مکتب فرستاد.

هنوز نصراله تحصیلات ابتدایی را طی نکرده و ۱۰ ساله بود که پدرش درگذشت ولی او با مراقبت مادر به تحصیل دانش ادامه داد و تا آغاز بلوغ، آموختن فارسی و مقدمات عربی را به پایان رسانید و سپس به مطالعه اخبار و احادیث پرداخت و از فقه و اصول هم بهره‌ای گرفت. نزد «ملا صالح فریدنی» به تحصیل فلسفه پرداخت و در تاریخ ادیان نیز مطالعاتی کرده؛ در این دو رشته هم اندک نصیبی حاصل نمود. همین آشنایی با فلسفه و تاریخ ادیان در مسائل مذهبی به او دید تازه‌ای داد و عقاید پیشینش را متزلزل کرد.

ملک المتکلمین در سال ۱۳۳۳ قمری به سیر آفاق و انفس تصمیم گرفت و با کاروان حج از اصفهان عازم حجاز شده پس از زیارت کعبه از عراق به هندوستان سفر کرد.

دو سال در بمبئی به سر برد و کلکته و چند شهر دیگر از هندوستان را نیز بازدید نمود. مصباح السلطنه سرکنسول ایران و پارسیان هند، معیشت او را تأمین می‌کردند.



در همین سالها درصدد تأسیس مدرسه‌ای برآمد و در این راه تلاش کرد ولی چون به سوءعقیده شهرت یافته بود، روحانیون و مردم اصفهان دبستانش را بستند و خودش ناچار به ترک اصفهان شد.

ملک پس از دو سال از تبریز به تهران آمد. از مسافرت تبریز و مجالس وعظ و روضه پول کافی به دست آورده بود او می‌خواست به اصفهان نزد خانواده‌اش برود اما به مناسبت اتهام بد دینی جرئت چنین سفری نداشت ناچار به ظل‌السلطان متوسل و او هم وی را به اصفهان خواند. ملک این بار قدری در گفتار و معاشرت خود جانب احتیاط را رعایت کرد تا از گزند متعصبان محفوظ باشد. در مسجد جامع و بعضی از مراکز دیگر بر منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد.

چندی بعد در انجمن اسلامی که از طرف حاج محمد حسین کازرونی برای ترویج پارچه‌های وطنی تأسیس شده بود، شرکت جست و در این راه فعالیت کرد و از بنیان‌گذاران این انجمن شد. در همین زمان با کمک دوستانش به هدف دیرین خود نائل شد و موفق به تأسیس یک دبستان گردید.

در اینجا لازم است راجع به تولید پارچه در اصفهان توضیحات کافی داده شود. پارچه بافی ایران که به صورت دستی و ماشین‌های ساده که از جنس چوب بود توسط عطاءالملک دهش -حاج فضل اله دهش- که اولین



مهندس فارغ‌التحصیل از آکادمی بمبئی بود؛ اجرایی شد. وی پس از فارغ‌التحصیلی در رشته صنایع به ایران آمد و با فروش املاک خود و به دست آوردن سرمایه عظیم به فکر نوآوری در صنایع نساجی افتاد و عازم انگلستان شد تا با خرید ماشین‌های جدید نساجی و وارد کردن به اصفهان، صنعت را احیاء نماید.

در این هنگام با یک فرد آلمانی آشنا شد و به او اظهار داشت که به دلیل شکست آلمان در جنگ، ماشین‌های صنعتی خود را ارزان‌تر از انگلستان در اختیار عطاءالملک قرار می‌دهد. ضمن آن که فولاد و صنایع آلمان عالی‌تر از انگلستان است. نظر عطاءالملک جلب شد و به آلمان عزیمت کرد تا سری کامل از ماشین‌های ریسندگی و بافندگی و تکمیل پارچه و همچنین ماشین‌های رنگرزی آلمانی را از طریق بندرانزلی به اصفهان حمل کند و ظرف ۳ سال کارخانه میهن در خیابان میراصفهان فعالیت خود را آغاز کرد. طی چند سال کار با این که کارگران ایرانی سابقه پارچه بافی در حد اعلاء داشتند اما با کارشکنی‌های متعدد از جانب روس و انگلیس روبرو بودند چون کیفیت پارچه تولیدی کارخانه میهن اعلا تر از فاستونی و گاباردین خارجی بود و مردم از آن استقبال چشمگیری به عمل می‌آوردند.

عطاءالملک دهش به فکر یک حرکت جدید افتاد که وضع شهر اصفهان و چهره آن را عوض کند. پس به اروپا رفت و با خرید

یک مرکز تولید برق برای نصب در اصفهان سرمایه‌گذاری کرد و آنها را وارد اصفهان نمود. به این ترتیب خانه‌های مردم دارای برق شد و منازل و کوچه‌ها را روشن کرد ولی متأسفانه شهرداری و مصرف‌کنندگان برق، حق آبونمان و مصرف برق را نپرداختند و سرمایه عطاءالملک را متوقف نمودند. وی کارخانه میهن را با حاج محمدحسین کازرونی به شراکت گذارد و به این وسیله کارخانه میهن اصفهان به کارخانه وطن کازرونی تبدیل شد و سرنوشت صنایع نساجی اصفهان به دست کازرونی افتاد.

محافظه کاری ملک دیری نپائید. او رفت و آمد خو را با افراد متهم به سوءعقیده از سر گرفت و در منابر به روحانیون و عمال حکومت تعرض کرد به تحریک ازلیان، تلویحاً از آقا نجفی -مجتهد مقتدر و سیاستمدار اصفهان- بدگویی کرد.

در نتیجه این بی‌احتیاطی آقاجنحی حکم بر فساد عقیده وی داد و ظل‌السلطان هم ظاهراً حمایت خود را از ملک باز گرفت. وی به ناچار برای حفظ جان خود بار دیگر عازم تهران شد ولی از کمک مالی ظل‌السلطان در تهران بهره‌مند بود تا به سود او و زیان محمدعلی میرزا سخن راند.

ملک چون افکار متجددانه داشت در تهران خود را به امین‌الدوله -صدراعظم اصلاح‌طلب وقت- نزدیک کرد و از حمایت وی بهره‌مند شد. به اشاره امین‌الدوله در مدرسه رشديه رفت و آمد می‌نمود و درس می‌داد.

در همین رفت و آمدها با میرزا حسن رشديه و شیخ هادی نجم‌آبادی نیز آشنا شد. عقاید ماسونی و آزاد فکری شیخ هادی نیز در وی اثر کرد و در راه تأسیس مدارس جدید به تبلیغات منبری پرداخت.

در سال ۱۳۱۶ قمری امین‌الدوله مستعفی شد و پس از چندماه اتابک بار دیگر بر مسند صدرات جای گرفت و گفت‌وگوی قرضه برای مسافرت شاه از روسیه پیش آمد. اطرافیان امین‌الدوله به منظور درهم کوبیدن اتابک در



مدرسه رشدیه مرکزی برای مخالفت با قرضه ایجاد کردند.

ملک هم در این راه قدم نهاد و بر ضد اتابک و قرضه سخترانی می کرد، مردم بازار و کوچه نیز تحریک شدند و تظاهراتی شدید بر ضد قرضه به عمل آمد و تعطیل عمومی شد.

این تظاهرات و پخش شبنامه‌ها دولت را به سختگیری واداشت و چند نفر از معلمان مدرسه رشدیه به دستور آقابالاخان - رئیس پلیس - بازداشت و چند نفر هم به خارج از تهران نفی بلد شدند. دستور تبعید ملک هم صادر گردید ولی او به سیدمحمد طباطبائی متوسل شد و به شفاعت او، پلیس از تبعید ملک چشم‌پوشی کرد.

سیدمحمد طباطبائی که مجتهدی روشنفکر و خالی از تعصب بود وسعت مشرب و آزادی عقیده داشت و به ملک کمک کرد در مسجدی که خود نماز می گذارد برای او منبری تهیه دید. به این ترتیب ملک، موعظه و خطابه را با کمک طباطبائی در تهران آغاز کرد و شهرت او از همین زمان شروع شد.

به تدریج به تکیه دولت - مجلس روضه‌خوانی رسمی دربار - نیز راه یافت و در برابر چند هزار نفر مستمع ضمن موعظه و ذکر مصیبت، مکنونات خاطر خود را به صورت سربسته بر زبان می آورد و از عدالت و مساوات حرف می زد. در پایان آخرین روز مجلس روضه‌خوانی تکیه دولت که مظفرالدین شاه به شیوه پدرش -

ناصرالدین شاه- به هر واعظ و روضه‌خوان به قدر مرتبه خلعتی می داد به ملک هم یک انگشتری الماس گرانبیاض داد.

در سال ۱۳۱۹ قمری که قرضه دوم از روس‌ها به دستور شاه و اتابک و به دستگیری میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله- وزیر خارجه- به مرحله انجام می رسید، ملک بار دیگر در صف مخالفان قرضه درآمد و در تظاهرات مردم شرکت کرده بر ضد دولت سخترانی‌های شدید نمود و مورد تعقیب پلیس واقع شد پس به ناچار به مقصد مسافرت اروپا به گیلان رفت و مدتی در رشت اقامت گزید.

در رشت چندین بار به منبر رفت و موعظه کرد ولی از فحواى کلامش بوى سست اتقادی می آمد و به روحانیون حمله می کرد، این گونه گفتار موجب بلوای عام شد و حجت الاسلام خمامی، ملک را تکفیر کرد و او به بندرانزلی متواری شد. پس از چند ماه به بادکوبه رفت و از چند شهر قفقاز دیدن نمود ولی توانست به اروپا برود.

از طریق عشق آباد به مشهد روانه شد و در این شهر نصیرالملک شیرازی- متولی آستان قدس رضوی- به وی محبت نمود و بر حسب اجازه وی چند شب در مسجد گوهرشاد موعظه کرد. خرج سفر فراهم آورد و عازم تهران شد. سپس از تهران به اصفهان رفت و پس از ملاقات با خانواده بار دیگر تصمیم سفر هند کرد و با همین تصمیم عازم شیراز شد.

ملک در مسجد وکیل شیراز بارها بر منبر رفت و از آزادی، عدالت و معارف و زورگویی حکام حرف زد ولی در شیراز هم از طرف روحانیون تکفیر شد و میرزا محمدخان علاءالدوله قاجار- حکمران فارس- او را به اصفهان تبعید کرد اما سال ۱۳۲۱ قمری او به واسطه مخالفت آقاجانی و روحانیون و به علت سوء شهرتی که داشت نمی توانست در اصفهان بماند ناچار در ۱۴ فرسخی اصفهان در روستای مهدی آباد سکونت اختیار نمود و کارهای خود را به کمک و حمایت دوست یکرنگ خویش میرزا اسداله

خان نائینی انجام می داد.

ملک پس از چندماه انزوا با خانواده خود به تهران آمد و در پامنار مسکن گرفت و با جمعی از آزادیخواهان مربوط شد. نصیرالملک شیرازی که در مشهد با ملک سابقه لطفی به هم رسانیده بود

در این هنگام که در کردستان بود از طرف مظفرالدین شاه سمت وزارت ابوالفتح میرزا سالار الدوله را داشت. ملک به امید جلب مساعدت سالارالدوله به اتفاق یمن السلطنه که از دوستان سالارالدوله بود عازم کردستان شد و مورد تفقد شاهزاده واقع گردید.

سالارالدوله که مدعی سلطنت بود برای آن که از نطق و بیان ملک به سود خود استفاده کند مباشرت قسمتی از کارهای خود را در تهران به او واگذار نمود. ملک از طرف سالارالدوله مأمور شد که با محمدعلی میرزا و عین الدوله مخالفت آغاز کند و با مخالفان آن دو هماهنگی نماید.

آغاز فعالیت سیاسی ملک و تبلیغات او علیه محمدعلی میرزا و عین الدوله محض انجام مأموریتی بود که سالارالدوله به او مفوض داشت ولی ملک زاده مناسبات ملک را با سالارالدوله مناسبات دوستانه داشت و از مباشرت کارهای سالارالدوله حرفی به میان نیاورد. باری ملک در منابر و مساجد تهران انتقاد از دولت را آغاز کرد و علاوه بر ارتباط با آزادیخواهان با ازلی‌های تهران که در پیشرفت هدف مشروطه کوشا بودند نیز مناسباتی به هم رسانید.

فعالیت سیاسی ملک تا زمان تحصن روحانیون در حرم حضرت عبدالعظیم بیشتر به طور فردی ادامه داشت.

دولت نیز دستور بازداشتش را داده بود ولی او قبلاً به وسیله دبیر حضور- منشی عین الدوله- از دستور او آگاه شده بود و به عنوان میهمان به شمیران نزد وثوق الدوله رفت.

مأموران پلیس به منزل ملک رفته دو پسر او را برای تحقیقات و کسب اطلاع از مختل اختفای ملک به کلانتری بردند. این خبر به

تصویر شماره ۳- لیاخوف



تصویر شماره ۴- شاپشال روسی



«ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما»

بر بارگه عدوان آیا چه رسد خذلان»

برای ملک قبری درست نکردند و جسدش مانند سایر کشتگان باغشاه در نقطه نامعلومی دفن شد ولی پس از یکسال که تهران فتح شد در قسمت شمالی باغشاه، محلی را به یادبود ملک و یارانش ساخته و گلریزان کردند. از ملک جز کتاب «من الحق الی الحق» و یک تألیف عرفانی اثری نمانده است. ملک در روزنامه‌های زمان خود مقالات جالبی می‌نوشت و صاحب قلم بود.

وی به ازلی بودن متهم بوده و همین تهمت و سازگاری بعضی از افکار آزاد او با عقاید بایبان موجب شد که او را از اصفهان، شیراز، هندوستان و رشت به تهمت بددینی یا بی‌دینی اخراج کردند. در تهران هم تکفیر شد اما نمی‌توان قطعاً درباره او چنین حکمی داد و هیچ‌یک از آثارش صراحت و دلالت بر ازلی بودن ندارد. ملک از جوانی اندیشه‌ای روشن و آزاد داشت. تفکر فلسفی و آشنایی او با افکار جدید انقلابی و برخورد با سیدجمال افغانی، شیخ هادی نجم‌آبادی و سیدمحمد طباطبایی او را آن‌چنان مشتاق کرد که در راه آزادی طلبی و فرهنگ پروری قدم گذارد و در این طریق تهوور نشان داد اما مخالفت او با محمدعلی‌شاه به دستور سالارالدوله و برای به سلطنت رسانیدن وی بود. قبلاً هم از کمک ظل‌السلطان بهره‌مند می‌شد ولی انگیزه آزاد فکری و عدالتخواهی او را به صف مشروطه‌خوانان رهنمون کرد و با گفتار گیرا و بیان سنجیده خود در راه بیداری افکار کوشید.

از جمله سخنان تاثیرگذار وی می‌توان به این مورد اشاره کرد: «من نمی‌دانم این خون فاسد که در عروق شما جاری است، چقدر عزیز است که نمی‌خواهید یک قطره آن را در راه شرافت و افتخار و نجات وطن و بدست آوردن آزادی بریزید، شما به پستی و دون همتی و تحمل ظلم چنان عادت کرده‌اید که به هر حقارتی تن در می‌دهید.»

وسیله نصرت‌السلطان - از آزادی‌خواهان پاک ضمیر- به ملک رسید و با راهنمایی شخصی به نام سیدعلی به دربند رفت و دو روز دیگر نصرت‌السلطان ملک را به وسیله درشکه از شمیران به شهر آورده او را در مسجد جامع طباطبایی سپرد. از این تاریخ ملک رسماً در صف مشروطه‌خواهان درآمد و توجه بیشتر طباطبایی تا اندازه‌ای باعث موفقیت او شد. پس از فوت مظفرالدین شاه، محمدعلی میرزا بر تخت سلطنت جای گرفت در حالی که تلاش‌های بسیاری برای برانداختن او در شرف تکوین بود. ملک هم مانند سیدجمال واعظ در زمان مظفرالدین‌شاه و هم در این اوقات برای موعظه و ذکر مصیبت به اندرون سلطنتی می‌رفت و از بخشش شاه بهره‌مند می‌شد ولی در عین حال به مقتضای هدف اصلی خود به مبارزه ادامه می‌داد و از طرف مخالفان شاه نیز به وی کمک می‌شد.

در این احوال کشته شدن چند طلبه بوسیله سربازان و چوب زدن یک نفر تاجر قند به وسیله علاءالدوله صورت گرفت.

علما و عده‌ای بسیار به حضرت عبدالعظیم رفته، بست نشستند و ملک المتکلمین نیز با سخنرانی‌های خود به کمک مشروطه‌خواهان برخاست. دیگر از علمای روحانی انتقاد نمی‌کرد و در هنگام رفتن علما به قم نیز ملک همراه آنان بود وی از قتل اتابک اظهار خوشحالی می‌کرد و چون محمدعلی‌شاه به

باغشاه رفت ملک حملات تندی به محمد علی‌شاه می‌کرد.

در کمیته انقلاب ملی ملک و سید جمال الدین واعظ اصفهانی وارد شدند و به امر کمیته مأمور تحریک مردم به شورش شدند و به نوشتن مقالات ضد دولتی پرداختند جلسات کمیته پنهانی از نیمه شب تا سپیده دم در خانه حکیم‌الملک تشکیل می‌گشت و ملک نیز به درباریان و شاه سخت حمله می‌کرد.

چون کار مخالفت با شاه بالا گرفت و ملک‌المتکلمین احساس خطر کرد در مجلس متحصن گشت و شاه از مجلس خواستار تبعید هشت نفر از جمله ملک المتکلمین گردید ولی مجلس به شدت از مخالفان شاه حمایت می‌کرد. در این گیر و دار مجلس به توپ بسته شد ملک با سایر متحصنان به پارک امین‌الدوله (در آن زمان متصل به باغ مجلس بود) گریخت و امین‌الدوله ورود آنان را به شاه خبر داد. چون سربازان شاه وارد پارک شدند، با کمک علی‌خان- پیشخدمت امین‌الدوله- ملک و همراهان شبانه از باغ خارج گردیده تا جای امنی بیابند و چون چشمان ملک آب آورده و شبها بدون کمک نمی‌توانست راه برود به چنگ سربازان گرفتار و به باغشاه برده شد. شاپشال و لیاخوف، ملک و میرزا جهانگیر خان را پس از اینکه دو روز کتک زدند و ناسزا گفتند با طناب خفه کردند.. وقتی او را برای اعدام می‌بردند این شعر خاقانی را تکرار می‌کرد: